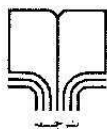


حرف بزن، خاطره

خودزندگی نامه‌ی بازنویسی شده

ولادیمیر ناباکوف ترجمه‌ی خاطره کرد کریمی



www.ketab.ir

سرشناسه: نابوکوف، ولادیمیر ولادیمیروویچ. ۱۸۹۹ - ۱۹۷۷ م
Nabokov, Vladimir Vladimirovich

عنوان و نام پدیدآور: حرف بزخ خاطره: یک حرف-زندگی‌نامه بازنویسی شده / ولادیمیر نابوکوف؛
[مترجم] خاطره کردکریمی؛ ویراستار علیرضا طلاق‌دره
مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۳۳۴ ص
شابک: ۱ - ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۰۱ - ۰۱۲۹ - ۰۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Nabokov, Vladimir Vladimirovich; an autobiography revisited, 1999

موضوع: نابوکوف، ولادیمیر ولادیمیروویچ. ۱۸۹۹ - ۱۹۷۷ م
Nabokov, Vladimir Vladimirovich

موضوع: نویسندگان روسی - قرن ۲۰ م - سرگذشت‌نامه
Authors, Russian--20th century--Biography

شناسه‌ی افزوده کردکریمی، خاطره، ۱۳۶۹، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ی ۲ ن / PG ۳۴۷۵

رده‌بندی دیویی: ۸۹۱ / ۷۳۴۴

شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۵۵۳-۷۵۲

حرف بزن، خاطره
یک خودزندگی‌نامه‌ی بازیبینی‌شده
ولادیمیر نابوکوف
ترجمه‌ی خاطره‌کردکریمی

ویراستار: علیرضا طاق‌درة

مدیر هنری: مجید عباسی

همکاران آماده‌سازی: نینا روزندی، زینب حیدری

ناظران تولید: امیرحسین نخجوانی، میثم باقری

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دالاهو

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: بهار ۱۳۹۸، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۱-۰۱۲۹-۱

دفتر مرکزی: نشر چشمه، تهران، ارگ شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲.
تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰ - کتابفروشی نشر چشمه‌ی کریم‌خان: تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای
شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷، طبقه: ۸۸۹ - کتابفروشی نشر چشمه‌ی کورش: تهران، بزرگراه ستاری
شمال، نبش خیابان پیامبر مرسر، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴. تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸ -
کتابفروشی نشر چشمه‌ی آرن: تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیایش، خیابان
حافظی، نبش خیابان فخارمقدم، مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲. تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵ - کتابفروشی
نشر چشمه‌ی رایزن: تهران، خیابان نیاوران (باهنر)، پلاک ۳۱۱. تلفن:
۲۶۸۵۴۱۳۵ - کتابفروشی نشر چشمه‌ی بابل: بابل، خیابان ریحان، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل. تلفن:
۳۲۲۷۶۵۷۱ (۰۱۱) - کتابفروشی نشر چشمه‌ی دارگر: تهران، کارگرم شمالی، تقاطع بزرگراه شهید
گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. - کتابفروشی نشر چشمه‌ی نیش: تهران، خیابان اسدالوان، نبش گلستان
یکم، مجتمع پریس، طبقه‌ی دوم. تلفن: ۹۱۰۰۱۲۵۸ - کتابفروشی نشر چشمه‌ی سنگان: مشهد، بلوار
وکیل آباد، بین وکیل آباد ۱۸ و ۲۰ (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶. تلفن: ۸۵۸ (۰۵۱) -
کتابفروشی نشر چشمه‌ی آفتاب: اراک، خیابان شهید بهشتی، سواره‌آرامنه، خیابان شکران، پلاک ۶۷۸.
تلفن: ۳۲۲۳۶۶۰۸ (۰۸۶)

www.cheshmeh.ir

cheshmehpublication

cheshmehpublication

پخش کتاب چشمه: تلفن: ۷۷۷۸۸۵۰۲

فهرست

۹	معرفی نویسنده
۱۱	پیش‌گفتار نویسنده
۲۱	گذشته‌ی کامل
۳۴	پرتره‌ی مادرم
۵۲	پرتره‌ی دایی‌ام
۷۹	آموزش انگلیسی‌ام
۹۴	مادموازل آ
۱۱۸	پروانه‌ها
۱۵۱	کولت
۱۶۳	اسلایدهای فانونسی
۱۸۲	آموزش روسی‌ام
۲۰۲	پیش‌پرده
۲۲۱	شعر نخست
۲۳۱	تامارا
۲۵۵	اقامتگاه‌های خیابان‌ترینیتی
۲۷۵	تبعید
۲۹۴	باغ‌ها و بوستان‌ها
۳۰۹	پیوست: «فصل ۱۶» یا «در باب شواهد قطعی»
۳۲۷	نام‌نامه

پیش‌گفتار نویسنده

اثر پیش‌رو مجموعه‌ای از هم‌تنیده‌ی نظام‌مندی است از خاطراتی شخصی که گستره‌ی جغرافیایی آن از «نپتر»^۱ برگ تا سن‌نژر^۲ را در بر می‌گیرد، و با پرس‌هایی محدود به فضا/زمانی جمله‌ی ۳۷ سال، از اوت ۱۹۰۳ تا مه ۱۹۴۰، را پوشش می‌دهد. مقاله‌ای که سرآغازی است بر این مجموعه همان فصل پنج فعلی است؛ سی سال پیش در پاریس با عنوان «مادموازل»^۳ ترانسوی نوشتمش، و ژان پولن در دومین شماره‌ی مزور^۲، ۱۹۳۶، چاپش کرد. عکسی که تازگی در جیمز جویس در پاریس ریزل فرویند منتشر شده یادآور همین اتفاق است. تنها اسم من اشتباه ذکر شده (در گروه مزور، دور میزی سنگی در باغی، در حال اسراجت): ادی برتی^۳.

«مادموازل ا» در امریکا هم، که ۲۸ مه ۱۹۴۰ به آن مهاجرت کردیم، به مدد هیلدا واژد فقیه به انگلیسی ترجمه شد و ادوارد ویکس، بعد از بازبینی ترجمه، در شماره‌ی ژانویه‌ی ۱۹۴۳ ماهنامه‌ی آتلانتیک (که ضمناً اولین مجله‌ای بود که من مستند نامه نوشته‌شده‌ام در امریکا را به چاپ رساند) منتشرش کرد. همکاری‌ام با نیویورکر از آوریل ۱۹۴۲ از طریق ادموند ویلسون با شعر کوتاهی آغاز شده بود و با قطعاتی جست‌وجریخته ادامه داشت، اما اولین اثر منشورم در این نشریه سوم ژانویه‌ی ۱۹۴۸ پدیدار شد: «پرتره‌ی دایی‌ام» (فصل سوم اثر کامل)، نوشته‌شده در ژوئن ۱۹۴۷ در

1. Saint-Nazaire

2. Mesures

3. Audiberti

کلمباین لاج، استیس پارک، کلورادو — که همسرم، فرزندمان و من نمی توانستیم چندان در آن جا دوام بیاوریم اگر هرولد راس آن قدر با شیخ گذشته ام اخت نمی شد. همین مجله فصل های دیگری را هم بدین شرح منتشر کرد: فصل چهارم («آموزش انگلیسی ام»، ۲۷ مارس ۱۹۴۸)، فصل ششم («پروانه ها»، ۱۲ ژوئن ۱۹۴۸)، فصل هفتم («کولت»، ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۸) و فصل نهم («آموزش روسی ام»، ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۸) که همگی را به انضمام فصل دهم («پیش پرده»، ۱ ژانویه ۱۹۴۹)، فصل دوم («پرتره ی مادرم»، ۹ آوریل ۱۹۴۹)، فصل دوازدهم («تامارا»، ۱۰ دسامبر ۱۹۴۹)، فصل هشتم («اسلایدهای فانوسی»، ۱۱ فوریه ۱۹۵۰) در بحبوحه ی فواید و فواید ذهنی و جسمی در کمبریج ماساچوست نوشتم؛ پاسخ پرسش هرولد اسر «آیا نابوکوف ها خانواده ای بودند با یک فندق شکن؟»، فصل اول («گذشته ی مل»، ۱۰ آوریل ۱۹۵۰) و فصل پانزدهم («باغ ها و بوستان ها»، ۱۷ ژوئن ۱۹۵۰) را هم جرج اریتا کای نیویورک نوشتم.

از سه فصل باقی مانده، فصل های یازده و چهارده در نقد پارتیزان^۲ («شعر نخست»، سپتامبر ۱۹۴۹ و «تبع»، ژانویه / فوریه ۱۹۵۱) منتشر شد و فصل سیزده («اقامتگاه های خیابان ترینیتی»، ژانویه ۱۹۵۱) نصیب مجله ی هارپر شد. نسخه ی انگلیسی «مادمازل اُ» مجدداً در مجله ی نیو یورک^۳ و چندتایی از نابوکوف^۴ منتشر شد؛ در مجموعه ی بعدی، «عشق خفته»، را هم اضافه کردم که جنگ نگارها شیفته اش شدند.

گرچه این فصل ها را به همین بی قاعدگی نوشتم که تاریخ های اولیه ی انتشار نشان می دهند، در ذهنم گام به گام فواصلی عددی را پُر می کردند. پیرو همین نظم فعلی فصل هاست. این نظم در سال ۱۹۳۶ در نهادن سنگ بنایی برقرار شده بود که از پیش در حفرة پنهانش انواعی از نقشه ها داشت و جداول زمانی، مجموعه ای از

۱. وسواس هرولد راس، ادیتور ارشد وقت نیویورک، در خواندن آثاری که برای چاپ در نشریه در نظر گرفته می شد زیانزد بود. این هم یکی از آن سؤال های معروفی است که او، بعد از خواندن بندی از اواخر فصل ۸ کتاب حاضر، از نابوکوف راجع به فندق شکنی می کند که دست به دست بین آدم ها می چرخد.

2. *Partisan Review*

3. *Nine Stories*, New Directions, 1947.

4. *Nabokov's Dozens*, Doubleday, 1958; Heinemann, 1959; Popular Library, 1959; Penguin Books, 1960

قوطلی کبریت‌ها، تکه‌شیشه‌ای یاقوتی و حتی — حالا می‌فهمم — منظره‌ی ایوانم از دریاچه‌ی ژنو، موج‌ها و روشنه‌های امروزِ نورانی تکه‌تکه‌سیاه، هنگام صرف چای، همراه چنگر و مرغابی‌های گُرکی. بنابراین، برای جمع‌آوری مجلدی که انتشارات هارپر آند برورز^۱ نیویورک در سال ۱۹۵۱ با عنوان شواهد قطعی^۲ — شواهد قطعی وجود من — بیرون دادند هیچ مشکلی نداشتم. از بخت بد، این عنوان داستانی معمایی را متبادر می‌کرد، در نتیجه تصمیم گرفتم عنوان نسخه‌ی بریتانیایی را حرف بزَن، «موسسه سینه»^۳ بگذارم، اما به من گفته شد «خانم‌های پیر نحیف احتمالاً پی کتابی نمی‌گیرند که نتوانند اسمش را تلفظ کنند.» آنتی مین^۴ هم به ذهنم رسید که نام نقش ادینی، ریگ‌شکل است با پیچاپیچ‌هایی مفصل و خوشه‌هایی مبسوط، اما هیچ‌کس خوشش نیامد؛ همین شد که در نهایت به حرف بزَن، خاطره^۵ رسیدیم. ترجمه‌های آثار از این برارند: به روسی از خود مؤلف^۶، به فرانسوی از ایوان داوت^۷، به ایتالیایی از برونه گُرا^۸، به اسپانیایی از خیمه‌پی‌نیرو گُترالس^۹ و به آلمانی از دی‌تری. زیر^{۱۰}. این آثار اطلاعات ضروری کتاب‌شناسی است که امیدوارم منتقدین بی‌قراری که از یادداشت‌پاری چندتابی از نابوکوف رنجیده بودند از همین ابتدای کار به پذیرفتنش رضایت دهند.

حین نوشتن نسخه‌ی اولیه در آمریکا، بی‌اطلاعی کامل از تاریخچه‌ی خانوادگی و متعاقباً ناممکنی کندوکاو خاطره‌ام، آن هنگام که حس می‌گفتم متباهی در کار است، دست‌وپایم را می‌بست. شرح حال پدرم در نسخه‌ی فعلی حاصل تر شده و مورد بازبینی قرار گرفته. بازبینی‌ها و افزوده‌های پُرشمار دیگری هم به دوره در فصل‌های ابتدایی، اعمال شده. آن میانه پراتنزهایی مشخص هم گشوده و جرایبی شده برای ارائه‌ی محتوای هنوز مؤثرشان. و الا چیزی، مدلی صرف که تصادفی

1. Harper & Bros

2. *Conclusive Evidence*

۳. Mnemosyne: با تلفظ رایج فارسی «منه‌موزین»: دختر اورانوس و گایا و الاهه‌ی خاطره / حافظه است.

4. *The Anthemion*

5. *Speak, Memory*

6. Gollancz, 1951, and The Universal Library, N.Y., 1960.

7. *Drugie Berega*, The Chekhov Publishing House, N.Y., 1954.

8. *Autres Rivages*, Gallimard, 1961.

9. *Parla, Ricordo*, Mondadori, 1962.

10. *iHabla, memoria!*, 1963.

11. Rowohlt, 1964.

انتخاب شده بود و در روایت رویدادی مهم از هیچ ضرورت حقیقت محوری برخوردار نبود. هربار آن بخش را به منظور تصحیح شواهد نسخ گوناگون بازخوانی می کردم، دامن آزارم می داد، تا این که بالاخره تلاشی فراوان به خرج دادم و صحنه های دلخواه، که منه موسینه احتمالاً بیش از هر کس دیگر لازم شان داشته، به جعبه سیگار صدفی شکل به وضوح در یادمانده ای تغییر شکل داد که میان علف های خیس پای آشنگی در لُشمن دوپاندو^۱ می درخشید؛ آن جا که در آن روز ژوئن ۱۹۰۷، قوش بیدی پیدا کردم که تا به امروز در غرب به ندرت دیده ام، و یک چهارم قرن پیش ترش، پدرم پروانه ها را بسیار نادری در سرزمین های شمالی مان شکار کرده بود.

در تابستان ۱۹۵۳، در یک دام پروری نزدیک پورتال آریزونا، در خانه ای کرایه ای در اشلند^۲ مان، و در چندین مسافر خانه در غرب و غرب میانه، موفق شدم وسط شکار پروانه و نوشتن لولتا و پنین، ترجمه ی روسی حرف بز، خاطره را به کمک همسرم به سرانجام برسانم به خاطر دشواری روانی به کارگیری دوباره ی مضمونی که در دار (به انگلیسی موهبت^۳) به تفصیل شرح دادم، یک فصل کامل (یازده) را حذف کردم. از سوی دیگر، بنا بر اساسی زیادی را از نو نوشتم و کوشیدم برای رفع اشتباهات ناشی از فراموشی اصل [ماجرای] انتقال میهم، نواحی ناروشن، گستره ی کم نور - کاری بکنم. فهمیدم گاهی، به مدد تمرکز بیشتر، لکه ای خنثی را می توان به اجبار به نقطه ی تمرکزی زیبا کشاند تا بتوان متنهای ناگهان را شناسایی و خدمت کاری بی نام را نام گذاری کرد. برای نسخه ی فعلی بهایی حرف بز، خاطره نه تنها تغییراتی اساسی اعمال و اضافاتی فراوان به متن اولیه انگلیسی وارد کردم، بلکه از تصحیحات حین ترجمه ی روسی، کمال استفاده را برسم. این بازنویسی مجدد انگلیسی نسخه ی روسی آن چه در ابتدا روایت انگلیسی خاطراتی روسی بود عملاً بدل به وظیفه ای شد سهمگین، اما فکر این که پیش تر هیچ بنی بشری چنین دگردیسی های مکرری (اتفاقی آشنا برای پروانه ها) را امتحان نکرده مایه ی تسلی ام بود.

۱. Le chemin du Pendu. [به فرانسوی] مسیر مرد اعدامی.

۲. The Gift یا Дар: آخرین رمان روسی نابوکوف که بین سال های ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ در برلین نوشت و پسرش، دیتمتری، اولین فصلش را به انگلیسی برگرداند و مایکل اشکبل ترجمه را به انتها رساند.

میان بی‌نظمی‌های یک حافظه، که بهتر بود دارنده و قربانی اش هرگز سعی نمی‌کرد به یک خودزندگی‌نامه‌نویس بدل بشود، از همه بدتر میل مساوی پنداشتن سنم در گذشته است با سنِ قرن. همین امر در نسخه‌ی اولیه‌ی کتاب منجر به سلسله‌ای از خطاهای فاحش زمانی شد. من متولد آوریل ۱۸۹۹ هستم و به طبع در یک‌سوم اول مثلاً سال ۱۹۰۳ حدوداً سه‌ساله بودم؛ منتها مسلم است که در اوت همان سال آن سه دقیق (چنان‌چه «در گذشته‌ی کامل» آمده) باید به سنِ قرن اشاره کند، نه سال من که چهار بود و به شق‌ورقی و سرسختی بالشی لاسیتیکی. بدین ترتیب در آوریل تابستان ۱۹۰۶ — تابستانی که شروع کردم به جمع‌آوری پروانه — هفت‌ساله بودم. چنان‌که بدو در بند دوم افتتاحیه فصل ششم گفته بودم، شش‌ساله. باید فرار کرد منه‌موسینه از خودش دختر بسیار بی‌دقتی نشان داده.

تمام تاریخ‌ها به سبک تازه اگر شده‌اند: ما از باقی جهانِ متمدن در قرن نوزده دوازده روز و در ابتدای قرن بیستم، یازده روز عقب بودیم. در تقویم سبک قدیم، من سپیده‌دم ۱۰ آوریل آخرین سالِ قرن به دنیا آمدم، که (اگر می‌توانستم به‌آنی مرزها را درنوردم) در آلمان مثلاً می‌شد ۲۲ آوریل، ما از آن‌جا که تمام تولدهای من — با تب‌وتابی روبه‌افول — در قرن بیستم جشن گرفته شدند، همه، از جمله خودم، به خاطر جابه‌جایی ناشی از انقلاب و مهاجرت از تقویم ژولینی به تقویم گرگوری، به جای دوازده، سیزده را به دهم آوریل اضافه می‌کردیم. خطا حادی است. چه می‌شود کرد؟ در تازه‌ترین گذرنامه‌ام در بخش «تاریخ تولد» «۲۳ آوریل» ثبت شده که تاریخ تولد شکسپیر، خواهرزاده‌ام، ولادیمیر شیکورسکی، سِران تهرانی و هیزل براون^۱ (که در گذرنامه‌ام هم آمده) هم هست. در نتیجه مشکل این است، نه تنها دانش تقویمی محدود من مانع تلاش برای حل آن می‌شود.

وقتی بعد از بیست سال غیبت از راه‌آبی روانه‌ی اروپا شدم، آن پیوندهایی که حتی پیش از ترک آن‌جا گسسته بود تجدید شد. در بازدیدهای خانوادگی، حرف بزَن، خاطره‌مورد داورِی قرار گرفت، جزئیات تاریخی و شرایط بررسی شد، و معلوم

۱. Hazel Brown: شوخی نابوکوف با رنگی که، در مدارک هویتی جدید او، برای رنگ چشمتش نوشته‌اند (در مدارک هویتی اولیه، رنگ چشمتش را طلوسی ثبت کرده بودند). این نام‌گذاری رنگی یادآور نام شخصیت Hazel Shade در آتش پرده‌رنگ و همین‌طور Haze. L. با همان اولیتاست.

شد در بسیاری موارد اشتباه کرده، یا به قدر کفایت خاطره‌ای مبهم اما قابل ردگیری را نجسته بودم. مشاورانم مسائل مهمی را تحت عنوان افسانه و شایعه رد کردند، و اگر هم به نظرشان واقعیت داشت، متعلق به رویدادها یا دوره‌های زمانی دیگری بود جز آن‌چه حافظه‌ی شکنده‌ام ربط داده بود. پسرعمویم، سرگنی سرگنیویچ نابوکوف، اطلاعاتی ارزشمند راجع به تاریخچه‌ی خانوادگی‌مان در اختیارم گذاشت. هر دو خواهرم سرسختانه مخالف روایت من از سفر بیاریتز (در فصل هفت) بودند و با آوار کردن جزئیاتی بخصوص بر سرم، قانعم کردند که اشتباه کرده‌ام آن‌ها را جا گذاشته‌ام («پیش پرستارها و خاله‌ها»). فعلاً ترجیح داده‌ام آن‌چه را تا به این جا، به خاطر عدم مستندات خاص، نتوانسته‌ام بازنگری کنم به نفع حقیقت کامل کنار بگذارم. این‌بار، شماری از حقایق مربوط به نیاکان و دیگر آدم‌ها در این نسخه‌ی تهنیتی حرف بزن، خاطره روشن و اضافه شده. امیدوارم روزی به حرف زدن ادامه بدهد، خاطره‌ای که سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ سپری شده در امریکا را شامل شود: تبخیر مو، قرار بخصوص و ذوب فلزاتی بخصوص هنوز در پیچ‌ها و کوره‌هایم در جریان است.

خواننده در اثر پیش رو شاهد ارجاعاتی حسی ریخته به رمان‌هایم نیز خواهد بود، اما در مجموع، حس کردم دشواری نوشتن در زبان کافی بوده و همان بهتر که در لای اولیه بمانند. مقدمه‌های تازه‌ام بر ترجمه‌های انگلیسی دفاع لوزین (۱۹۳۰)،^۱ یاس (۱۹۳۶)،^۲ دعوت به مراسم گردن‌زنی (۱۹۳۸)،^۳ موها (۱۹۵۲)^۴ و چشم (۱۹۳۸)^۵ روایت جزئی و به قدر کافی جذابی از بخش‌های گذشته‌ی اروپایی‌ام به دست می‌دهند. برای آن‌هایی که فهرستی کامل‌تر از آثار منتشرشده‌ام می‌خواهند دیترای. زیمر کتاب‌شناسی جامعی تهیه کرده.^۶

آن مسئله‌ی دو حرکتی که در فصل چهاردهم تشریح شده، در معماهای شطرنج

1. *The Defense*, Putnam, 1964.

2. *Despair*, Putnam, 1966.

3. *Invitation to a Beheading*, Putnam, 1959.

4. *Serialized*, 1937-38, *The Gift*, Putnam, 1963.

5. *The Eye*, Plaedra, 1965.

6. Vladimir Nabokov *Bibliographie des Gesamtwerks*, Rowohlt, 1st ed. December, 1963; 2nd revised ed. May, 1964.

لیپتن، متیوز اند رایس مجدداً منتشر شده است.^۱ با این حال، سرگرم‌کننده‌ترین ابتکارم معمای «عقب‌نشینی سفید» است که به ای. ای. ناسکو باروفسکی تقدیمش کردم که در دهه‌ی سی (۱۹۳۴ شاید) در روزنامه‌ای امیگره^۲، پاسلیدنیا نووستیه^۳، پاریس منتشرش کرد. جایش را درست یادم نمی‌آید که در این جا بازگو کنم، اما شاید یکی از دوست‌داران شطرنج پریان^۴ (دسته‌ی معماهایی که بدان تعلق دارد) روزی آن را در یکی از کتابخانه‌های پُربرکتی پیدا کند که روزنامه‌های قدیمی را، چنان‌چه سرنوشت محتومِ خاطرات تمامی ماست، به میکروفیلم تبدیل می‌کنند. منتقدین نسبی^۵ ابتدایی را بی‌دقت‌تر از آنی خواندند که این یکی را خواهند خواند: تنها یکی‌شان «کنایه» تندوتیز^۶م به فروید را در بند اولِ بخش دوم فصل هشت فهمید و هیچ کدامش هم رجه نام کارتون‌نویستِ بزرگ و قدردانی از او در آخرین جمله‌ی بخش دوم فصل زده شد. از همه شرم‌آورتر برای یک نویسنده این که مجبور شود خودش پرده از چنین رکابت بردارد.

به منظور اجتناب از رنجاندن زنان یا پریشانیِ مُردگان، نام‌هایی خاص تغییر کرده‌اند. این اسامی در بخش فهرست نام‌ها در «» قرار گرفته‌اند. هدف عمده‌ی این بخش تهیه‌ی فهرستی است. بر راحتی من، از آدم‌ها و مضامینی که به سال‌های گذشته‌ام مربوط‌اند. حضورش کجاست بقیه‌ها را خواهد رنجاند، اما احتمالاً به مذاقِ افرادِ فهیم خوش خواهد آمد، اگر تعداد این خاطر که

از درِ بچه‌ی آن فهرست نام‌ها
گل سرخی روییده
و گاهی بادی ملایمِ اکس پونتو^۵
می‌وزد.^۶

ولادیمیر نابوکوف
۵ ژانویه ۱۹۶۶ مونتر

1. Faber, London, 1963, p. 252.

۲. émigré [به فرانسوی]: مهاجر. نابوکوف در سرتاسر کتاب، هر جا به مهاجرت اشاره داشته، از émigré استفاده کرده. به سبب پُرسامد بودن این کلمه، برخلاف رویه‌ی کلی ترجمه در حفظ عین کلمات و عبارات غیرانگلیسی، از این جا به بعد، از معادل فارسی آن استفاده می‌شود.

3. Poslednja Novosti

4. Fairy Chess

۵. اشاره‌ای به بندهایی از شعر ابتدای رمان آتش پریدم رنگ نابوکوف.

۶. ex Ponto [به لاتین]: از پونتوس.